

اهمیت تصمیم گیری سریع

پس از گذشت چند سال ، با تصمیمات و تدابیر سریعی که این مدیر اتخاذ می کرد، شرکت آنها عالی ترین مدارج پیشرفت را پیمود. داستانهای زیادی در مورد توانایی مرموز تصمیم گیری سریع این مدیر نقل می شد و حتی کار به دخالت دادن نیرو های فوق طبیعی نیز کشیده شده بود.



روزی از روزها، در یکی از شرکت های صنعتی مدیری توانمند کار می کرد که آوازه "تصمیم گیرنده سریع" را با خود یدک می کشید. هر زمان که یکی از کارمندان آن شرکت نزد این مدیر می آمد و مشکلی را با او در میان می گذاشت، مدیر توانمند ما در حالی که با یک دست در جیب و یک دست زیر چانه به سقف خیره می شد، اندکی به تفکر می پرداخت و سپس سریعاً و با اقتدار کامل پاسخ مثبت یا منفی خود را اعلام می کرد به طوری که کارمندان از این همه اعتماد به نفس که در رئیس خود می دیدند دچار شگفتی می شدند.

پس از گذشت چند سال ، با تصمیمات و تدابیر سریعی که این مدیر اتخاذ می کرد، شرکت آنها عالی ترین مدارج پیشرفت را پیمود. داستانهای زیادی در مورد توانایی مرموز تصمیم گیری سریع این مدیر نقل می شد و حتی کار به دخالت دادن نیرو های فوق طبیعی نیز کشیده شده بود.

یک روز، رئیس قسمت فروش شرکت نزد او آمد و پس از ارائه طرحی از او خواست نظرش را در باره آن طرح بیان کند. مدیر، پس از برانداز کردن آن طرح و پرسیدن چند سوال، اندکی به تفکر پرداخت و گفت: "طرح خوبی است، آن را به مرحله اجرا در آور." روز دیگری، از مدیر در مورد وضعیت سالن غذا خوری شرکت سوال شد و پیشنهاد گردید که محل آن به جای دیگری تغییر یابد. اما مدیر پس از طرح چند سوال ابراز داشت: "سالن در همان جایی که هست باقی بماند".

تصمیم گیری سریع و موکد و بدون تاخیر و همیشه جواب سریع و صریح دادن از خصوصیات برجسته مدیر توانمند ما بود که سایر مدیران در مورد آن غبطه می خوردند.

سالها گذشت و آن شرکت با مدیریت آن مدیر، پیشرفتهای زیادی نمود تا اینکه یک روز زمان باز نشستگی او فرا رسید. مدیر جانشین که از تواناییهای مدیر قبلی اطلاع کامل داشت از او خواست که راز موفقیتش را با او در میان بگذارد. مدیر قدیمی با کمال میل حاضر شد که رازش را برملا سازد. این بود که گفت: "راز کار من لوبیاست". مدیر جدید که کاملاً گیج شده بود از او خواست که مسئله را بیشتر توضیح دهد.

به همین سبب مدیر قدیمی مقداری لوبیا از جیبش درآورد و پس از اینکه آنها را در این دستش ریخت و دو باره در جیبش قرار داد گفت: "سالها قبل پی بردم که اگر تصمیم گیری در مورد مسئله ای را به عقب بیاندازی آن مسئله بسیار بدتر و مشکل تر از قبل می شود. این بود که من روشی را برای تصمیم گیری سریع ابداع نمودم. روش من به این ترتیب بود که پس از تهیه مقداری لوبیا، آنها را در داخل جیبم قراردادم و هر زمان که مجبور بودم در مورد سوالی جواب بدهم یا نه بدهم مقداری از آن لوبیاها را به اندازه یک مشت بر می داشتم و در داخل جیبم شروع به شمارش آنها می کردم. اگر مجموع این لوبیاها عددی فرد بود جواب منفی و اگر مجموع آنها زوج بود جواب مثبت می دادم".

مدیر قبلی ادامه داد: "همانطوریکه می بینی فرقی نمی کرد که جواب من مثبت باشد یا منفی بلکه چیزی که مهم بود این بود که جریان تصمیم گیری به تعویق نیافتد. البته تصمیمات من گاهی از اوقات غلط از آب در می آمد و این امری اجتناب ناپذیر بود. اما، چه درست و چه غلط، تصمیم گیری باید هرچه سریعتر صورت پذیرد تا بتوان انرژی خود را صرف چیزهایی که واقعاً اهمیت دارند نمود". این گونه بود که مدیر جدید نیز همراه با مقداری لوبیا داخل جیبش، پست مدیریت را از آن مدیر توانمند تحویل گرفت

شرح حکایت

در این حکایت در مورد اهمیت تصمیم گیری سریع و بموقع صحبت شده است. به نظر نویسنده علاوه بر درستی هر تصمیم، اتخاذ تصمیم بموقع نیز اهمیت زیادی دارد بطوری که با درستی تصمیم برابری دارد. عدم تصمیم بموقع بعضی اوقات از تصمیمات صحیح دیر هنگام نیز بدتر است.